منوچهرجمالی

خـوشــه ای
از تُـخـمـه هـای آزادی

« پیدایشِ مفهوم آزادی درفرهنـگ ایران »

تضادِ گـوهریِ« همه حکومـتـها درایـران » با « فـرهـنـگِ ایـران »

چرا حکومت درایران ، همیشه فرهنگ ایران را مسخ وتحریف میکند ؟

چرا **درفرهنگ زالِ زری** ، **خدا**، « **تخم وخوشه آزادی** » بود؟ **آزادی** ، **با گوناگون بودن کار دارد** . جائی آزادی هست که گونه گونه ها میتوانند باهم باشند. **آزادی**،درگوهرش، **خوشه گوناگونیها** هست، که به هم بسته شده اند . خدا، آزادی را به کسی « **نمیدهد** » ، تا بتواند ازاو واپس بگیرد ، بلکه خوشه آزادیست، که خودش را میافشاند، و **همه ازخود** ، **اصل آزادی میشوند** ، و هیچکس ازآن پس، حق ندارد ، آن آزادی را بگیرد و تصرف کند یا بکوبد .
نام این خدا ، « **هُمای چهر آزاد** » بود . **خدایِ آزاد** ، **خوشه ای بود** که هستی خود را، پخش میکرد(= بغ) ، وازافشاندن دانه هائی که ازگوهرآزادی بودند ، جهان، پیدایش می یافت ، و**هر انسانی** ، **تخم آزادی بود** . چنین انسانی که گوهر خدائی داشت، و

آزادی را نمیشد ازاو گرفت ، طبعا برضد هرقدرتی بود که میکوشید دراجتماع ، ریشه بگیرد، وچیرگی خود را برمردمان دوام بخشد و استوارسازد . **هرقدرتی، با غصب آزادی ازانسانها ، وجمع وتمرکزآن درخود ، پیدایش می یابد** .
ازاین رو همه قدرتها و قدرتخواهان، چه سیاسی و چه دینی ، ازهمان آغاز، برای نابودساختن، یا زشت سازی **این خدا** ، **و چنین تصویری از انسان،** که ازهم جداناپذیرند ، برخاستند. آنها هستند که این تصویر خدا را که با انسان، همگوهر است ، مسخ و زشت و تاریک و خرافه وافسانه ساخته اند . آنچه را در ذهن ما ، خرافه و افسانه و زشت و خنده آورو کودکانه و جاهلیت ساخته اند ، درست همان تصویر « **ارجمندی انسان dignity of human being** » است ، که همه این قدرتها را متزلزل وریشه کن میسازد .
افسانه و جاهلیت و اسطوره انگاشتن آن ، چیزی جز دزدیدن وغصب ِ« ارج » و« حق » انسانی خود ، ازخود، وانتقال دادن آن به مراجع قدرت نیست . یاد آوردن حقیقتی که دراین اسطوره ها و افسانه ها و جاهلیت ها ، زشت و تباه و خوار ساخته شده است ، درهم شکستن هرگونه استبداد دینی و اندیشگی و سیاسی و اقتصادی و جنسی است . **یاد آوردن ، ازنو زادن است** .
بیرون آوردن حقیقت ، ازآنچه با ریختن هزاران ناپاکی وچرکی بر رویش، نهفته و پوشیده شده است ، **نیازبه شکیبائی و دلیری در کاویدن دارد** . چه بسا **آنچه روی اینها ، ریخته شده است ، همان مقدسات ماست** ، که ازما ، حق دست زدن به خود را گرفته اند . این **رُستم ، درگوهرما، هست** که باید با این **دیوهای سپید،** بجنگد ، تا بتوانیم **توتیای چشم** را ازسر پیداکنیم ، تا پرده مقدسات را، از روی حقیقتی که ، تبدیل به افسانه و اسطوره وجاهلیت ساخته شده ، ازهم پاره کنیم .
رستم ، در چاه تاریک درون هرایرانی ، افکنده و زندانی ساخته شده است ، و منتظرزندگی یافتن ازنو هست . **رستم ، هرگزدرما نمی میرد** . زندگی نوین درما ، آنگاه آغازمیشود ، که این رستم ما

با رخشش، ازچاه وجود ما، بیرون آیند . رُستم ، **هنگامی دوباره ازما زاده میشود ، که سیمرغ دایه ، یا « ارتای خوشه » ، خدائی که خوشه آزادیست ، مامای ما بشود** .
خدا ، خوشه ای ازتخمه های آزادی ، یا خوشه ای ازتخمه هایست که درختهای انسانی، ازآن میرویندِ . انسان، که « مردُم = مر+ تخم » باشد، برای ایرانی، **سرشت گیاهی** داشت . مقصود از سرشت گیاهی چیست ؟ درفرهنگ ایران ، نه تنها انسان، سرشت گیاهی داشت ، بلکه همه گیتی و خدا هم که خوشه بود،« **سرشت گیاهی= بالیدن وسر به بالا کشیدن وبرشدن** » داشتند .درشاهنامه رد پای این اندیشه، چنین باقی مانده است

ببالید کوه، آبها بردمید **سر** رُستنی ، **سوی بالا کشید**
گیا، رُست با چند گونه درخت **ببالا برامد، سران** شان زبخت

این سرشت گیاهی انسان (= مردم= مر+ تخم)، یا فطرت او هست که انسان، « وجودی معراجی، یا فروهری = فرا+ ورت= فره وشی » است. **انسان، تخمی است که گوهرش، فرازروئیدن، و راست ببالا کشیدن ، ودرپایان ، « خوشه شدن، یا خدا شدن یا جانان وکل شدن، یا اصل نوآفرینی شدن » است**. انسان ، تخمیست که بُن میشود، و میبالد، و سرِ درخت (آکات = آک + کات) میشود، و تحول به خدا ، که خوشه یا جانان است ، می یابد . این روند را « فروهر، یا معراج ، یا اصل فرابالیدن » مینامیدند .
« **آکات** » که همان واژه « **آزاد** » باشد ، مرکب از دوبخش » آک + کات»است . «آک »، درسغدی معنای درخت دارد . درسانسکریت آکه ، معنای مادر دارد . درتحفه حکیم موءمن، اک، به معنای آتش است . « **ارتا** » ، **چون خوشه ای ازتخمها بود ، اینهمانی با « آتش یا زغال های افروخته = مجمرآتش= آتشدان » داده میشد** . **سه مجمرآتشی** که زال زر، برای فراخواندن سیمرغ به یاری رستم خسته ازنبرد با اسفندیار ، فرازکوه میبرد ، نماد سه تا یکتائی ارتای خوشه، یا سیمرغ

است .از **افشاندن تخمهای ارتا (رته =right = راستی) بود که جهان، پیدایش می یافت** .

زرتشت برای آنکه تصویر آفرینش این خدا را ، انکارکند و ازبین ببرد ، گفت من ، که پیامبر اهورامزدا یم ، خودم ، مجمرآتش را (تخمه هائی که جهان ازآن پیدایش می یابند) ازبهشت آورده ام . ارتائی که خوشه باشد و درافشاندن مستقیم خودش ، جهان پیدایش می یابد ، وجود ندارد . این درواقع ، انکار ونفی دین خانواده سام و زال و رستم ، و همچنین ارجاسب (ترکان) بود . برپایه این انکار دین ارتائی بود که دقیقی زرتشتی ، چنین میسراید :

بشاه جهان گفت، پیغمبرم ترا سوی یزدان، همی رهبرم
یکی **مجمرآتش**، بیاورد باز بگفت : **ازبهشت آوریدم** فراز
جهاندارگوید : که بپذیردین نگه کن : بدین **آسمان و زمین**
که بی خاک و آبش برآورده ام نگه کن بدو تا که چون کرده ام

اینکه زرتشت ، تخم آفرینش آسمان و زمین را ازبهشت آورده است ، گواه برآفرینندگی اهورامزدا، و انکار آفریده شدن جهان از افشاندن ارتای خوشه است ، که سیمرغ یا هما ی چهرآزاد (چیتر آکات) باشد.« چیتر»، درچیترآکات،همان معنای خوشه تخمهارادارد .

پس « آزاد = آکات= آک + کات » ، میتواند چند معنای نزدیک به هم داشته باشد . « خوشه رسیده برفرازیا درسر» ، « سردرخت » ، « تخم یا خوشه برفراز» . اساسا **آزادی درمعنای مثبتش ، چیزی جز« گسترش گوهرنهفته انسانی خود ، و رسیدن به اوج گسترش امکانات نهفته دربُن انسانی خود، نیست**. ما بیشتر، آزادی را، در برطرف ساختن موانع این گشودن و گستردن گوهر انسانها دراجتماع ، درمی یابیم که درواقع ، بیان ِ منفی آزادی است . دردرون مردم ، یا انسان، تخم ارتا، کاشته و نشانده شده است، و باید به این اوج « آکات= آزاد» گسترش و گشایش ِ خود برسد .

این سراندیشه « خدائی که خوشه ِ تخمهای همه انسانهاست » ، درتضاد با همه ادیان نوری ، وبا آموزه زرتشت ، قرار میگیرد ،

چون در همه این ادیان ، انسان، **فطرت هبوطی** دارد . هبوط ، تنها بیرون افکنده شدن از جنّت وازباغ عدن، برای سرکشی ازاطاعت خدا ی مقتدر نیست . « **هبوط** » ، **ازآنجا آغازمیشود که انسان، همگوهری با خدا را از دست میدهد وازخدا، بریده شده ، و گوهری غیر ازخدا ، پیدا میکند** .

هبوط ، ازلحظه ای آغازمیشود که خدا ، دیگر، خوشه تخمه های گوناگون انسانی نیست . **هبوط ، ازآنی آغازمیشود که خدا** ، « **تخم یا اصل یا فطرتِ بالاننده ، درهستی انسان** »، **نیست** . انسان ، ازخدا ئی که بُنش بود ، بریده میشود، و خدا ، خالق او،ازچیزی میشود که بری وتهی و غیر ازخودِ اوست . تا خدا ، تخمی درانسانست ، انسان تخمیست (چیترا) که راست به **سر ِ درخت** کشیده میشود .

آک = درسغدی به معنای درخت است ، و کات، درکردی ، سرو کله وجمجمه است ، پس« آکات= آک + کات ، که تبدیل به واژه « **آزاد** » شده است، سردرخت، یا تخم وخوشه فرازدرخت است که بُن نو آفرینی تازه هست. **آزادی ، بُن شدن ، یا** « **اصل نو آفرین شدن** » **است** . این آزادی حقیقی نیست که من بتوانم فقط به عقیده ای و آموزه ای و مذهبی ، ایمان داشته باشم . **انسان ، هنگامی آزادی دارد ، که بتواند** « **اصل نو آفرینی** » **باشد** .

تجربه فرهنگ ایران از« آزادی» ، ازهمین « فرابالیدن تخم درون انسان ، و تبدیل شدن به خوشه جانان شدن، خوشه بُن های نو آفرینی درسردرخت هستی شدن است ، که نمادش « ماه یا هما » بوده است . و سردرخت ، بُن آفریننده جهان و زمان ازنو است . به همین علت ، انسان به صورت « درخت، یا سروی که فرازش ماه پُرهست » تصویر میشد ، و ازاین رو نیزبود که سرو، سرو آزاد (آکات) خوانده میشد .

سه منزل پایان ماه ، که نماد« قله و سر زمان » هستند ، سه کهت یا سه کات ، یا سیکاد یا **چکاد** ، یا « قله وسرّ درخت زمان » نامیده میشوند . سه خدا (**رام جید** + **مارسپنتا** + **بهرام**) ، باهم چنین بن یکتائی بودند . یک واژه **روئیدن** که « برز= barez»

باشد ، همزمان ، **به معنای « بلندی و اوج »** هست . تصویر روئیدن ، بلافاصله « **بلندی و قله و اوج** » را درذهن فرامیخواند . پسوند « البرز » که « هره + برزه » باشد ، به معنای« هره= نائیست که بالیده وبه اوج بلندی= برز، رسیده » . دیده میشود که واژه « barezis » به معنای حصیرازنی است . علتش نیز اینست که برز، بردیاbadrdhya ، بردی ، وردی vardh=vaardhati، واردی ، همه معنای « نی » دارندیا داشته اند . دراثر ضدیت ادیان نوری (میترائیسم و زرتشتیگری) با تصویر نی ، واژه « نی » که اینهمانی با « زن » و « زائیدن » و « آفرینش از راه زادن وپیدایش » دارد ، درهمه جا ، پوشیده یا کوبیده و نا دیدنی ساخته شده است .
ازهمین واژه است که **فروهرfravahr=frohaar** که درایرانی باستانfravarti فرورتی خوانده میشود، ساخته شده است .« فرا+ ورت » ، به پیش ، بالا گرفتن وبالیدن (که ازهمین ریشه برخاسته) ، « بیرون ودور رفتن ازتخم و ریشه وبُن » است . به فروهر، دراوستا **«فره وشیfravashi»** گفته میشود، که برآیند دیگر فروهر را مینماید.
سراسر معانیِ« وه شی » و « وه ش » و « وه شتن » درکردی به خوبی باقی مانده است . « وه شی »، خوشه و « خوشی و شادی » است . « وه شان » که همان « فشان و افشان » باشد ، به معنای پاشیدن و به شدن حرکت دادن است . « وه شتن » ، رقصیدن است .« وه ش که ردش » ، **دوباره زنده کردن** و خوش گذشتن وشفا دادن است . همین واژه « **وَشــت** » است که تبدیل به « « **وجد ، وجود ، وجدان** » درعربی شده است . چیزی هست (= موجود است) ، که میرقصد (= وجد میکند)، ودوباره زنده میشود . «**هستی** » ، **اینهمانی گوهری با 1- جنبش شاد و با 2- نوشوی دارد.** « **شادی**» و« **نوشوی**» **و** « **هستی** » ، **سرشته به هم ، و جداناپذیر ازهمند** .
اینست که **فروهر یا فره وشی** ، اصل افشاننده (رادی و جوانمردی) و اصل شادی ، واصل نوزائی ونوشوی درفطرت

وضمیر انسان، و**اصل راستی** شمرده میشد. بالیدن ، تحول یافتن **راست** ببالاهست. برای این **راست بالیدن ببالا وبه اوج (= کات)** دراثر اصل بالاننده فروهر ، درختِ **سرو** که نام دیگرش **اردوج** (ارتا+وج = تخم ارتای خوشه) **آزاد** خوانده میشد .
رد پایِ ویژگی « فروهر، یا فره وشی» در گزیده های زاد اسپرم (بخش 30 / پاره 35) باقی مانده است : « **فروهر بالاننده** با تخم درجای (= زهدان) رود، ودرهمان گام ،از تخمی به آمیزگی و از آمیزگی به پرخونی **گردانیده شود** و پس، چشم و دیگر اندامها نگارده شود، و پس ، دارای تیره پشت شود . ازپشت – ستون فقرات - پهلو (دنده) **فرارویاند مانند رویش جوانه ها از درخت** ... ». درواقع این فروهر، یا اصل فرا بالیدن در گوهرانسانست که انسان را « راست بالا= راست قد= سرفراز» بالا میکشد، وبه سردرخت می برد ، تا به خوشه « ارتا فرورد= سیمرغ » بیانجامد.
فروهر، امتداد یافتن تخم ارتا، فراسو و فرازآن است .فروهر،به معنای گشتن و تحول یافتن ونو وتازه شدن تخم ، دربالای آن تخم وفراسوی آن تخم است . فروهر، « اصل بالندگی، اصل فرابالیدن ، اصل برشدن ، اصل پیشرفت » درگوهر انسان هست ، که دورویه به هم بسته اش « **آزادی** » و « **راستی** » میباشند . جائی آزادی هست، که مردم بتوانند « راست » باشند ، و هنگامی مردمان میتوانند، راست باشند، که ترس و قهرنیست . و**جائی که ترس وقهراست، همه دروغ ، « هستند »** ، ولو بام وشام وعظ صداقت کرده بشود .
پسوند « ورت » یا « وشی » ، دراصطلاح « فروهر= فره وشی » ، معنای « گشتن ، و تحول گوهری یافتن ، و نووتازه شدن » هم دارد . راست به بالا میکشد، وگوهرش به چیزی فراسوی خود ، تحول می یابد ، وهمیشه تازه ونوو همیشه سبز میشود .
با **فروهر(= اصل بالندگی**) درفطرت انسانست که تصویرِ « **انسان معراجی= انسان سرفراز**» بوجود میآید ، که برضد اندیشه « بریده شدن و برون افکنده شدن = هبوط از الله و یهوه » میباشد.

دراین تصویرانسان فروهری ، انسان ،ازگوهر خود ، به فراز می بالد ، وازکشش گوهری خود ، به گوهرخدائی اش ، هم کشیده و هم گردانیده میشود . **مسئله انسان دراین فرهنگ ، توبه و اطاعت کردن از الله نیست ، که دوباره به بهشت بازگردد ، بلکه مسئله انسان ، تحول یافتن تخم خدا، درگوهراو، به خدا ست** .

با زرتشت بود که مفهوم جائی ومکانی ، بنام « بهشت » بوجود آمد . **مسئله انسان درفرهنگ ایران ، « تحول یافتن به خدا »هست ، که « بُن نو آفرینی » است ، نه بازگشت به « بهشتی » که دراثرسرکشی ازاطاعت، ازآن تبعید شده است** . با عبارت بندی تصویر« **انسان عروجی، یا انسان فروهری، یا انسان سروی** »، که ضد تصویر« **انسان هبوطی** » هست ، شاهنامه آغازمیشود :

چو زین بگذری ، مردم آمد **پدید** شد این بندها را سراسر، کلید

« **سرش راست برشد** » چو « **سروبلند** »

بگفتارخوب و**خرد کاربند**

با « خوشه همه تخمها شدن درسردرخت » است که انسان ، سرچشمه روشنی به همه جهان (جام گیتی نما وجام گیتی بن) میشود، و طبعا خردکاربندش که درفرازسروبلند است ، کلید گشودن همه بند ها میگردد . **این خرد انسانست که کلید گشودنِ همه بندها میشود ، نه قرآن ، یا کتاب مقدسی دیگر ، یا آموزشی دیگر**.

اینکه درشاهنامه تصویر انسان ، **سرویست که سرش ، ماهِ گرد است،** همین تحول یافتن انسان در بلندی یافتن، به خوشه شدن است. رد پای اینکه « **سر درخت** » با چه خدائی اینهمانی دارد، درگزیده های زاد اسپرم (بخش 35 / پاره 44) باقی مانده است . سر درخت ، جایگاه « ارشش ونگ arshish vang ماده چهر» یا « **اشی بـه ashi+ vanhu** که گوهرش مادینگی » است میباشد که همان سیمرغ، یا همای چهرآزد، یا همای چترآکات باشد .

« **ارشِش َونگ ماده چهر** درسر درخت ، و دیو خشم در بن درخت ، ایستد و ارشش ونگ ، هرپرهیزکاری را شاخه ای، و آن دیو خشم ، هرگناهکاری را ریشه ای به دست دهند » . الهیات زرتشتی برضد اینهمانی، یا جفت بودن « سرو بن درتخم، باهم که شکلی ازهمزاد است » بوده است . « بـُن تاریک »که اهریمنی است و « سر روشن» که اهورامزدائیست، برای آنها متضادند . درحالیکه درفرهنگ زال زری ، « جفت بودن سر و بُن ، درتخم یا درگوهرانسان » ، جهان بینی دیگری ، که فوق العاده ژرف و گسترده است، به وجود میآورده است ، که گوهر« آزادی » را درفرهنگ ایران بنا نهاده است . این معنا را مولوی ، درشعری ، به عبارت آورده است :

دلا منگر به هرشاخی ، که **درتـنـگی فرو مانی**

به « **اول بنگر و آخر**» ، که « **جمع آیند** ، **غایت ها** »

درجمع وجفت شدن « سرو بن ، درهرتخمی یا درهرانسانی » ، که همان « ماه پُر درسردرخت، با ریشه درخت » میباشد ، سراندیشه « **وجود ِجهان گشوده ، در تنگنای فرد** » ریشه دارد. انسان، دربُنـش ، اصل آفریننده کل (ازسرتا بُن) را دارد. **وسعت وگشودگی جهان، درتنگنای تخم خود هر انسانی هست** . این همان اندیشه « وجود کل جهان ، در ضمیرفردانسان» است :

تو کئی دراین ضمیرم ، که فزونتر ازجهانی (مولوی)

همین تصویر است که « فلسفه آزادی و آزادگی» ، درآن ریشه دارد. این اندیشه ، همیشه در فرهنگ ایران ، زنده میماند، و در صائب تبریزی، دراصطلاح ِ« **وسعت مشرب** » که رویاروی « ماندن در تنگنای مذاهب » باشد ، چهره خود را مینماید :

آن را که نیست « **وسعت مشرب** » ، درین سرا

در زندگی ، به تـنـگی قبر است مبتلا

تلاش برای رسیدن به « گشایش وگشودگی » ، که اصل ِ تجربه آزادی باشد ، درهمان تصویر گوهر« بهمنی انسان ، که اصل آبستنی ، اصل تخم درون تخمدان» باشد، موجود است . **انسان، موجودی « همیشه آبستن » است . زائیدن ، کاریکباره او نیست،**

بلکه او ، در زادن مداوم ، « هستی می یابد » . هرعملی و اندیشه و گفتاری تازه ، یک زایش نوین ، اززهدان وجود خود است . انسان ، درهرحالتی ، درهرفکری ، درهرعملی ، درمشیمه و پرده ایست ، که بزودی دران ، ناگنجا میشود. انسان ، موجودیست نا گنجیدنی . اینکه تخم ارتا ، فروافشانده شده و درزمین هستی انسان، افکنده شده ، انسان را تبدیل به « گنج » کرده است . **ویژگی گنج ، نا گنجا بودن درجائیست که نهاده وغرس شده است** . این ویژگی « ناگنجا بودن همیشگی، درخود» ، همان اصل آبستن بودن گوهری انسانست .

اینست که برای انسان، هر فکری و آموزه ای و مذهبی و عقیده ای و اندیشه ای ، بزودی ، تنگی میآفریند . **آنکه برایش یک فکرومذهب و فلسفه و آموزه و اندیشه ، هیچگاه تنگ نمیشود ، خشک ونارویا وسوخته شده است** . اینست که فطرت انسان ، ازهرتنگنا ئی میگریزد ، ودرشکافتن آن ، گشودگی میطلبد . **زهدان دیروز، زندان فردایش میشود** . این ، فطرت بهمنی وارتائی انسانست . این عشق خوشه شدن ، یا ارتا شدن است که انسان درگذر ازاین تنگناها ، هرروز، گشایشی تازه میطلبد :

به حمد الله به عشق او بجستیم

ازاین تنگی ، که محراب (اسلام) و چلیپا (مسیحیت) است

آزادی ، رسیدن به سردرخت ، به تخمی هست که پایان ولی آغاز است (نو آفرین است) . دراین سردرخت ، که درتخم ، « سرو بُن » باهم جمع میشوند ، اوج گشادی، یا اوج آزادی پیدایش می یابد . این سرشت گیاهی که **همیشه روئیدن ازتخم ، وهمیشه ازپوسته بیرون آمدن باشد** ، در مفهوم « **خود** » در عرفان ، بازتابیده شده است ، که غالبا غلط فهمیده میشود . زندگی، همیشه این جنبش ازدرون پوستِ خود، به بیرون پوست خود ، و شکافتن پوستی که « خود » شده است ، ازهمست . این روندِ از« خودی که ، پوست خشکیده وسفت شده » ، بیرون رفتن ، گشایش و آزادیست ، که درآغاز، به شکل « بی خودی » درک میشود. انسان با رهاکردن یک خود است ، که دنبال « خودی دیگرشدن »

میگردد. جنبش از « با خود بودن » به « بی خود شدن » ، بیان تحول یافتن خود ، درامواج پرنشیب وفراز زندگی است.

هرکه چون ماهی نباشد، جوید او پایان آب
هرکه او ماهی بود، کی فکرتِ پایان کند

رسیدن به گشایش وآزادی ، همیشه بیرون آمدن ازسوراخ تنگ فکرو مذهب و حزب وسودجوئی خودوقوم خود وطبقه خود است که خود با آن ، یکی شده است ، وبا این گشایش ، احساس ناگهانی گمشدگی دروسعت وپهناوری و بیسوئی انسان را قبضه میکند ، وباز، به فکر گریختن به سوراخ وقفس و خانه تنگ تازه ایست ، که درآنجا باز، با قفس و پوست خود ، یکی شود .

ما درخود ، هنوز، « بن » را نیافته ایم که اوج وسعت است . تجربه وسعت نظر، یا تجربه گشودگی وجودی، چهره ای ازتجربه آزادی درفرهنگ ایرانست ، که با تصویر « تخم ، ودرخت هستی»، پیدایش یافته است.

درفرهنگ ایران، پدیده « **روئیدن** » ، که « **وخشیدن waxshidan**» هم نامیده میشد، معانی« نموکردن و افزایش یافتن وتزاید ورشدکردن » و « پیشرفت » و« برشدن وبالیدن » ، و« بلندی گرفتن » ، و« زبانه کشیدن وشعله ورشدن blazing» « آتش گرفتنburn » ، « برافروختن kindle» ، و« گفتن » را نیز داشت . « وخشیگ » ، معنای « روحانی » را داشت، و پیامبر« وخش+ور=waxshwar» شمرده میشد.

وحی والهام(کلام ایزدی)، روند روئیدن ازبُن به سر درخت (آسمان ، ماه) بود . وخشwaxsh ، که روئیدن باشد ، معانی دم ونفس، جان و درخشش را داشت . **هنگامی کسی دم ازروئیدن میزد ، یک معنای ناب گیاهی ونباتی امروزه ما را در ذهن فرا نمیخواند، بلکه همه این معانی را تداعی میکرد** . بالا کشیده شدن گیاه از« بُن » درخاک تیره ، به سردرخت ، یا به خوشه کل هستی ، و همخوشه شدن درآن خوشه بود که مجموعه همه تخمه های گوناگون (گوناگونیها و کثرت و وسعت) بود . بُن وسر، هرچند دورازهمند ، ولی همیشه بهم پیوسته اند . هم در درون

تخم ، وهم درجنبش ازبُن به سر درخت . نه تنها میان « رویش بُن جهان » تا « پیدایش کل جهان » ، وسعت و گشایش بود ، بلکه درست همین **وسعت و گشایش میان آغازو پایان** ، **درون تخم (مر+ تخم = مردم) انسان هم بود** . به عبارت دیگر، **دربُن انسان ، کل جهان یا جانان هست (جان = جانان)** .

این بود که تخم ، با آنکه درپوسته یا در مشیمه تنگ است ، وسعت ، یا پهنهِ از آغازتا پایان را، در ضمیرخود دارد. این اندیشه سپس در تصویر« قطره محال اندیش، قطره ای که میخواهد دریا بشود، جزئی که بیش ازکل هست، ناگنجابودن درهرجائی واندیشه ای ودرخود » ، یک تصویر شاعرانه انگاشته شده است. **دربن هرانسانی، چنین وسعتی و گشادگی ازفرد به کل ، ازانسان به خدا ، ازآغازتا پایان زمان ، از« یک تجربه ، تا تعمیم یابی آن به کل » هست** .

فقط درتخم ، پیوستگی بُن به سر، همراه **با سرعت برق** انجام می پذیرد . این اندیشه درجام جم، و درچشم ماهی کر،که جنبش یک موج را ازدریاهای دور دست، فوری می بیند ، و همچنین کرکس، که با یک دیده، دور را بلافاصله می بیند، بازتابیده شده است.

« دین » ، چنین بینشی خوانده میشود . **این پیوستگی بُن با سر، حرکت یکبارگی در درازای عمر نیست ، بلکه حرکت نوسانی درسراسر زندگی است ، که « ارکه، یا بازپیچ » خوانده میشد** .

انسان میان بُن و سرگوهرش (میان خود و سیمرغ ، یا خدا)، بطورمداوم ، تاب میخورد ، و زندگیش ، تموجی میان بُن و سر ، جان وجانان ، فردیت و کلیت ، خود وجهان ، تنگنا و گشادگی بود . این حرکت برقگونه میان سرو بُن که در درخت ، درشیره درخت یا درانسان ، درحرکت خون، صورت میگیرد، که ازفراز به فرود ، و فرود را به فرازمی پیوندد ، بیان « وسعت وگشادگی » است .

انسان، درگوهرش ، آزاد است
چون
بُـن ، یا طبیعتِ انسان
« اصلِ ازخـود گـُشا » است

بُن یا ضمیرهرانسانی ، **بهمن** است که در**هُمـا**، نخستین پیدایش خود را می یابد . فرهنگ زال زری ، براین بنا شده است که ، بُن یا طبیعت یا فطرت انسان را هیچ قدرتی ، حق ندارد، با زورو قهرو تهاجم و تهدید و یا با زدارکامگی ، بگیردو تصرف کند . این اندیشه متعالی، هم در گرشاسپ نامه وهم در شاهنامه باقی مانده است. درگرشاسپ نامه، درتصویر « حصاری که **دخمه سیامک** » شمرده میشود، و درشاهنامه ، در داستان « **دژ بهمن** » که درگشودن آن بدون قهر ، کیخسرو به شاهی ایران برگزیده میشود، این اندیشه بخوبی بازتابیده شده است . دخمه سیامک که همان دژبهمن است ، **پیکریابی ضمیر هرانسانی** است که ملاح (ناوخدا) به گرشاسپ(نیای رستم) میگوید که: هیچکسی با جامه رزم ، دراین حصار ، راه نمی یابد :

سپه گردش اندر، به گشتن شتافت
بجستند چندی، درش کس نیافت
چنین گفت ملاح پیش مهان که ناید دراین را پدید ازنهان
مگرجامه یکسرپرستنده وار بپوشید و نالید برکردگار
گوان **جامه رزم بنداختند** نیایش کنان، دست بفراختند
هم آنگه شد ازباره مردی پدید کزوخوبتر، آدمی کس ندید....

کیخسرو، برای گشودن دژبهمن بدون کاربرد زور ، حقانیت به حکومت ایران می یابد. این اندیشه ، گواه برفرهنگ سیاسی ایرانست که حقانیت هرحکومتی درایران ، بر اندیشه « خرد وضمیر بهمنی انسانها » قرار دارد . حکومت درایران، استوار

برمذهب و ایدئولوژی نیست ، بلکه استوار برخرد گوهری مردمانست .
اگرکسی بخواهد با زوروقهروپرخاش و تهدید و ارهاب ، این « ارکِ بهمن » را فتح و تصرف کند ، آنگاه ، دژی بی ِ در میشود . وهنگامی، منشش ازاندیشه کاربرد زور، بری و تهی شد، **همه** دیوارها ، ناگهان به خودی خود ، تبدیل به در، وبه گشودگی میشوند . به سخنی دیگر، **بُن یا فطرت وضمیر انسان ، که ارک ، یا بهمن باشد، فقط « ازخود ، گشوده » میشود** ، و « خود گشا » هست .« **خود را گشودن** » ، بنیاد آزادی، درمعنای مثبتش هست.
این اندیشه ، ژرفای اندیشه آزادی را ، درگوهر، یا بُن خود انسان میداند . بُن یا فطرت انسان را ، فقط با تلنگر(= ناتریک درتبری) میتوان گشود . **یزش** و **یشت** و نیایشی که دیوارها را برای گرشاسپ، تبدیل به درها میکند ، آهنگ وسرودی هستند که بانگ نای هستند . « یشتی» درسانسکریت ، معنای نیشکر دارد . و نایت nayet که نی نواختن باشد ، درهزوارش به معنای « یززونت » yazronet است (Junker) . « یز، یاز» ، همان « نی » است . چنانچه درشوشتری به نی، « جاز» گفته میشود .
این نشان میدهد که « یزدان» و « ایزد » و « یزد » ، دراصل ، معنای « نی نوازم یا « نی سرا » داشته است . ایزد ، یا یزدان، با آهنگ موسیقی، گوهر« زندگی شاد » را میآفرید . خویشکاری ایزد ، ساختن جشن از زندگی وجهان میباشد ، نه حکم کردن ، ونه امر ونهی کردن ، و نه ترساندن ونه عذاب دادن .
چون خدای ایران ، « **نـای بـه** » است، که جهان را با نواختن نی، یا با سرود نی ، میآفریند . نام این خدا ، **جـشن سـاز**(برهان قاطع) بوده است. جشن که « یسنا = یز+ نا » باشد، به معنای « نواختن نی » است . **وزش باد نیک (دم ، نسیم ، صبا) و آهنگ موسیقی،** که آمیخته باهم ، ازنای بیرون میآمدند ، اصل آفریننده جهان شمرده میشدند . **درباد و یا دم ، آهنگ و موسیقی بود** . سیمرغ ، مانند یهوه و الله ، فقط « فوت = نفخ » نمیکرد، بلکه «

دمش، آهنگ وترانه و موسیقی هم بود . دم که **باد** باشد نیز، دارای دو معنای « **جان وعشق** » بود .
این بود که آفریدن ، جشن برپاکردن ، و رقصیدن و شادی آفریدن بود . همان واژه « **روخ** » که نی باشد، بهترین گواه براین نکته است که درعربی وعبری، تبدیل به « **روح** » شده است ، ودرفارسی ، روح ، نام پرده ای ازموسیقی میباشد . زندگی، دمیدن آهنگ وترانه درنای وعشق ، وپیکریابی آن بود . این اصطلاح ، معنائی دیگر به زندگی و جهان و اجتماع و نیایش و نیایشگاه میداد، که « فوت بی موسیقی » یهوه و الله . این بود که آفریدن با وزش باد و موسیقی، تلنگر برای آبستن کردن ، یا برای گشودن طبیعت وبُن انسان وجانها شمرده میشد . درواقع ، همه ضمیرها و بن ها ، با تلنگریا ناتریک (نات = نی) خود را بازمیکردند و میگشودند . نمازو نیایش و نیایشگاه ، معنای « جشنگاه » داشت ، نه معنای « معبد و اظهارعبودیت » .
به همین روش ، **حکومتی از دیدگاه فرهنگ مردم ، میتوانست حقانیت داشته باشد ، که فقط بر« خودگشائی مردمان » استوار باشد ، واین بُنمایه سراندیشه آزادی است . این سراندیشه ، علت تضاد همیشگی همه حکومتها درایران ، با فرهنگ مردمان شد. حکومت، « اصل همیشگی غصب آزادی ازمردم » ، شناخته شد.**
ازآنجا که سیمرغ (بالهای مرغ ، نماد پیکریابی باد میباشند) اینهمانی با « وای به » دارد، که « نای به » هم خوانده میشود ، روند تلنگری آفرینندگی را در فرهنگ ایران نشان میدهد . هیچ قدرتی، حق ندارد ،« بن وضمیرو فطرت انسان » را بسازد یا خلق کند یا تصرف کند و به مالکیت خود درآورد .
فطرت وبن انسان ، مالکیت ناپذیرو طبعا آزاد است . **خدا، دراین فرهنگ ، «بهار» است** (نه آنکه مانند و شبیه بهار باشد).« بهار » که دراصل « ون + گره venghre= ون + هره vanhra» میباشد ، به معنای « نای به » یا وای به است .vanh به معنای به= وه=vah است، وغرهghre یا هره hra، همان نی است .

خدا ، صبا و نسیم یا « وای به » یا « باد نیکو= صبا، نسیم » هست، که رستاخیزبهاری را، به معنای **جشن نوزائی جهان هستی** با وزش خود ، با تلنگر پدید میآورد .« رستاخیز» ، درفرهنگ زال زری، ربطی به وحشت و دلهره و هراس ازروزحساب درقیامت اسلامی یا در الهیات زرتشتی ندارد. **رستاخیز، جشن بهاری زندگی بطورکلی است** :

درختان بین که چون مستان ، همه گیجند وسرمستان
صبا ، برخواند افسونی ، که گلشن بیقرار آمد
بفرمودند گلها را که **بنمائید دل هارا**
نشاید دل نهان کردن ، چو جلوه ، یار غار آمد
هزاران سیمبر بینی ، گشائیده ، بر و سینه
چوآن عنبر فشان ، قصه ، **نسیم آن سحر** گوید

این تصویر، بنیاد این آئین وسراندیشه شد که انسان، با موسیقی و با آواز ورقص ، میتواند با خدا ، یا با همه انسانها، یا با ماه وخورشید و...با کل جهان هستی ، پیوند تنگاتنگ بیابد و بیامیزد . **موسیقی و آوازو رقص، اصل اجتماعساز گردید** . «ایمان به یک مذهب و یک آموزه و یک ایدئولوژی » درفرهنگ زال زری ، اجتماع شاد را نمی سازد، بلکه گوش دادن به آهنگ و خواندن آواز باهم و رقصین باهم . طبعا « ادیان ایمانخواه» ، یا برضد موسیقی و آوازو رقص برمیخیزند ، یا آن را آلتِ خود ساخته ، وفرع خود میسازند، و اولویت را دراجتماعسازی، ازآنها میگیرند .

« **روان** » درانسان ، اینهمانی با « **رام** » داشت، که خدای موسیقی و شعرو رقص است . روان درهرانسانی ، گوهر رام را دارد . « زبان موسیقی » را روان هرانسانی چه ترک وچه هندی وچه ایرانی وچه عرب و چه ژاپونی درمی یابد ، و ازآن کام می برد، و با خدا میآمیزد . **حقیقت خدائی ، درموسیقی و آوازاست ، نه درکلمه ومفهوم خشک وخالی .** این سر اندیشه متعالی وژرف فرهنگ ایرانست، که در سراسر غزلیات مولوی ، ازنو زنده و گویا میشوند :

به درون تست ، مطرب ، چه دهی کمر به مطرب
نه کمست تن ، ز نائی ، نه کمست جان ، زنائی

دردرون تو خدا که رام باشد مطربست، و تن ترا که نای میباشد، همیشه مینوازد . او درتو با نواختن نای وجودت ، همه حرکات و اندیشه ها و گفته ها یت را پدید میآورد .

عاشقان نالان چو نای و عشق، همچون نای زن
تا چها درمیدمد این عشق ، در سرنای تن (سورنا= نای جشن)
هست این سرنا ، پدید، و هست سرنائی ، نهان
از می لبهاش باری، مست شد سرنای من
گاه سرنا مینوازد، گاه سرنا می گزد
آه از این سرنائی شیرین نوای نی شکن

نیایشگاه ، برای آن نبود که رهبران دینی ، احکام واوامر را به مردم تلقین وعظ کنند، یا مردمان را برای جهاد، یا به امر به معروف ونهی ازمنکر، برانگیزانند وبشورانند . بلکه برای آن بود که مردمان از حقیقت بهمنی درون خود، شکوفا شوند . وعظ وارشاد، یک آموزه را به بُن بهمنی ، تحمیل میکند و ازانسان ، تخمه ای سوخته میسازد که با وزش هیچ باد بهاری ، نمیتواند بشکوفد .

تصویرِ « خوشه »
« سرو آزاد» و« هُمای ِشهرآزاد»

فروهردربُن هرانسانی که اصل بالندگیست، انسان را راست به بالا میرویاند . با فروهرکه اصل **برشدن** است، انسان به آسمان ، به خدا ، « برمیشود » . این سراندیشه ، دوتصویر برجسته درفرهنگ ایران یافت . یکی درتصویرِ « **سرو آزاد** » است، که راست وبدون هیچگونه کژی، بلند ی می یابد، وخوشه، بر سر این سرو، « ماه پُر» است . وتصویر دیگرفروهر یا اصل بالنده ، « پرواز مرغ ، یا مرغ پرگشوده » یا « گردونه آسمانی » بوده

است، که بیان معراج بینش ، و« سرچشمه روشنائی شدن » میباشد .« معراج » که دراصل از ریشه « ارج » برخاسته ، نام « مرغ قو» هست ، که با « روح انسان » و« روح اعظم » درسانسکریت ، اینهمانی داده میشده است، و آنرا مرغی میشمرده اند که میتوانسته است هوما یا شیر را، ازآب جدا کند، یا به عبارت دیگر، به معرفت حقیقتی بدون قهرو زور برسد .
آزادی ، تحول یابی مستقیم انسان به خدا ، یا معراج گوهری انسان به خدا ، وهمخوشه شدن همه انسانها بوده است .
« **خوشه » یا « خوش»** ، سه معنای گوناگون دارد ، که از دید ما ، سه معنای جدا وبیگانه ازهمند ، ولی درآغاز، این معانی ، سه پهلویا سه گوشه به هم چسبیده، و با هم آمیخته **یک پدیده** بوده اند . « خوشه » ، به معنای همه تخمه ها و نطفه هاست . خوش ، به معنای همه زهدانها یا همه تخمدانهاست .« خوش» یا «قوش» ، به معنای همه مرغهاست . تصویر انتزاعی آنان از« سرچشمه آفریننده جهان » این بوده است که خدا ، تخمدان یا زهدانیست که مجموعه همه زهدانهاست، و دراین زهدان کلی، همه نطفه ها و تخمه ها موجودند (تصویر آتشدان یا مجمر، و انبوه زغالهای افروخته درآن) .
آنها اصل آفرینندگی را « **نطفه درزهدان** = تهمتن یا بهمن = اندیمن = هخه من » میدانستند . وقتی این دو باهم یوغند، ارابه زندگی بلافاصله راه میافتد، و مرغ زندگی دوبالش را میگشاید و میگسترد، و پرواز میکند ، و زندگی ازنو پیدایش می یابد . این بود که خوشه ، نام مرغ هم بود . ازاین رو نام خدای ایران « **هُمای چهرآزاد** » است . « چهرآزاد » ، به معنای « خوشه برسردرخت » است که پیکریابی ، سرچشمه روشنائی و بینش میباشد . واژه « **آگـاه**» ، که دراوستا « **آکاس aakaas** » میباشد ، همین واژه « **آکات** » است . در مرزبان نامه ، داستانی ازشاهزاده ای میآید که کورساخته میشود، و با برگ درختی که زیرش پریان جمع میشوند، ازسر« چشم و بینائی تازه » می یابد .
این رابطه برگ در فراز درخت ، با بینائی و روشنائی در

گرشاسپ نامه هم باقی مانده است. درگرشاسپ نامه داستانی ازسروی آورده میشود که بیخش کیمیا و برگش ، تو تیای چشم است . گرشاسب(نیای رستم)

دگر دید شهری چو **خرّم بهار** درو نغز بتخانه ای زرنگار
میانش درختی چو**سروسهی** که ازبار هرگز نگشتی تهی
هم ازبیخ او خاستی کیمیا بُدی **برگ او چشم را توتیا**

بیخش، اصل نامیرائی است ، چون همیشه تحول به نو میدهد و برگش، چشم را خورشید گونه (= آگاه = آکاس= آکات) میسازد . درفرهنگ ایران، اندیشه نامیرائی و بینش مانند تورات و قرآن ، در دودرخت جدا ازهم ، نمودارنمیشوند، بلکه« نامیرائی» و« بینش» ، سروبن یک درختند .

چیتر، تخم است . نام ارتا ، « **ارتای هجیر**» بوده است .« هجیر» که « هو+ چیتره » باشد ، به معنای « دارای تخمه های آفریننده وزاینده = خوشه » است . هو، معنای زائیدن وایجادکردن، داشته است (یوستی) . پس « ارتای هجیر= ارتای خوشه= ارتا خوشت » ، همان « همای چهرآزاد » است . اهل فارس اورا «ارتا خوشت و سغدیها اورا « ارتا + وه+ خوشت » « ارتای خوشهِ به » مینایدند .

« **خوشه** » ، مجموعه اصل آفرینندگی همه انسانها وجانها (نطفه درون تخمدان، یا مینوی مینو) ، و اصل نوشوی همه انسانها و جانها (= مرغ) شمرده میشده است . **درتصویرخوشه ، همه این اصل های آفریننده و این اصل های نوشونده، به هم می پیوستند . پیوند خدا با انسانها وگیتی وهمگوهریشان ، از چنین تصویر انتزاعی « خوشه » ، درک وفهمیده میشد** . انسانها ، اصل های آفریننده و نوشونده هستند، که ازخوشه خدا در زمین افشانده وکاشته میشوند ، تا راست ببالا ببالند ، و ازنو، سردرخت (آکات = آزاد) یا خدا یا خوشه بشوند . آزادشدن ، این تعالی یافتن واین تحول یافتنِ تخم ارتا (همای چهارپر مولوی ، یا چهارنیروی ضمیر دربندهش) دربُن انسان ، به خوشه(جانان) بود . البته درک این تصویر در همه برآیندهایش، بسیارپرشاخ وبرگست.

این تعالی وتحول بُن یا تخم ارتا در ضمیر انسان، به خدا ، ویا به کل همه اصلها (نیستان ، بن کل جهان جان، جانان) ، رویدادی همیشگی بود، که همیشه نو میشد . درحالیکه در متون عرفانی، چنین به غلط انگاشته وفهمیده میشود، که این تحول وتعالی ، فقط درهنگام مرگ ، روی میدهد .
پیوند یافتن به بُن آفریننده ، یا پرواز به سیمرغ و « یک خوشه شدن با بُن آفریننده جهان » ، درروند هر بینشی وهراندیشیدنی ، یا در روند هرگونه شادی ، یا شنیدن هرآهنگ موسیقی و سرودی (= حال کردن) ، ویا در رقصیدن (وشتن)، ویا درجوانمردی ورادی ، و درسپنج دادن(= جشن ساختن و گشوده بودن برای هرچیزنو وبیگانه ای یا هرآواره ای ویا دیگراندیشی)، واقعیت می یابد ، و فقط منحصر به هنگام مرگ نیست . این جشن عروسی گرفتن با خدا (ارتای خوشه ، خوشه شدن = به کل پیوستن = برای همه اندیشیدن ، ازهمه پرستاری کردن) ، شامل سراسر کردارها و گفتارها و اندیشه های انسان بود . **هرعملی وکاری ، عروسی کردن با خدا ، همخوشه شدن با سیمرغ است** .
آزاد شدن ، یا به سر درخت تعالی رسیدن، و ازسر، « بُن آفرینندگی ، بن نوشوی » شدن ، یک جنبش گوهری و همیشگی و زهشی (immanent)انسان شمرده میشد .

هرگز ماهی، سباحت آموخت ؟ آزادی جست ، سرو آزاد ؟

چرا سرو، پیکریابی آزادی است؟

چرا انسان ، سرو آزادیست

که فرازش، ماه (= اصل روشنی= آگاهی) است ؟

« سرو » ، پیکریابی راستی(= ارتا = رته) و آزادی(آکات) شمرده میشد. سرو، نامهای گوناگون درفرهنگ ایران دارد، ومعانی آنها ، مفهوم دقیق سرورا، برای ما ، آشکارو برجسته

میسازند . یکی ازنامهایش، « **اردوج** » است ، که « ارد+وج = ارتا +وج » باشد . ارتاوج ، به معنای « تخم با تخمدانِ ارتا » هست .« وج» ، همان ویچ است، که معربش، بیضه است(پسوند ایران ویچ) . نام دیگرسرو ، « **پیرو**» هست . پیرو، هنوز درکردی، معنای اصلیش را که « خوشه پروین » باشد ، نگاه داشته است . خوشه پروین ، دارای شش ستاره پیداست، که اینهمانی با « ارتا= سه جفت » داشت ، و یک ستاره ناپیدا ونادیدنی ، که اینهمانی با بهمن داشت .

« هفت= 7 » ، دراصل ، عدد تخمها ی خوشه ای شمرده میشد که جهان ازآن میروئید و گسترده میشد .

نام دیگرسرو، « سیور» است . دردشستانی وکردی، سیوره= سی بره ، به معنای حندقوقا است که دراصل« هند کوکا » باشد . کوکا، در هزوارش نام ماه است . هند، هم تخم است وهم تخمدان، که باهمدیگر، نماد اصل آفریننده بودند . همین سه نام گوناگون سرو، که هنوز باقی مانده اند ، گواه براینند که « **سرو » ، « تخم و تخمدان ارتا » شمرده میشد** . سرو، تخم ارتا ی خوشه هست، که در زمین فرامی بالد، تا به ماه پُر، تا به خوشه پروین که شکم هلال ماه را پرکرده است ، برسد . ازخود افشانی ارتای خوشه (اقتران هلال ماه با خوشه پروین) جهان و انسان پیدایش می یافت .

زرتشت برضد این اندیشه ، برخاست که بنیاد همگوهری خدا و انسان و گیتی است . برای رد کردن و پشت پا زدن به این اندیشه ، تصویر تازه ای ، ساخته و شهرت داده شد که زرتشت ، مجمرآتش (= تخمهای ارتا وخوشه پروین) و سرو آزاد را ازبهشت یا مینو ، از نزد اهورامزدا آورده است . این اهورامزدای زرتشت ا ست که جهان(مجمرانباشته اززغالها) ، و انسان (= سرو آزاد) را آفریده است . این اهورامزداست که « ارتا » را آفریده است، وارتا ، دیگر، « ارتا خوشت= ارتای خوشه » نیست ، بلکه ازاین پس، ارتا واهیشت ، یا اردیبهشت

میباشد . این تصویرتازه ، درتضاد کامل با « دین زال و رستم » و همچنین با« دین ارجاسب» بود که همانند یکدیگر بودند . دراینکه انسان، اینهمانی با درختی داده میشد، که برگ وبارش خردیست که زندگی را نامیرا میسازد، درهمان گفته دقیقی درباره زرتشت ، بازتابیده شده است :

چو یکچند گاهی برآمد برین   درختی پدیدآمد اندر زمین
ازایوان گشتاسپ تا پیش کاخ   درختی گشن بیخ بسیارشاخ
همه برگ اوپندو بارش خرد   کسی کزچنوبرخورد کی مرد
خجسته پی و ، نام اوزردهشت   که اهرمن بدکنش را بکشت

با ادعای اینکه زرتشت « مجمرآتش » و « سرو آزاد » را ازبهشت آورده است ، برضدیت « ارتای خوشه = سیمرغ » که آئین مردمان بود، برخاست :

یکی **سرو** فرمود کِشتن بدست
به دین آوری، راه پیشین ببست

درنسبت دادن « مجمرآتش» و « سرو آزاد » به مینو(که درمتون زرتشتی، به معنای بهشت بکار برده میشود و کمتر به معنی اصلیش که تخم باشد) ، درآغازپیوند گوهری خدا را، با انسان وگیتی ، ازهم برید . چون« تخمهای آتشدان» یا « سرو که تخم ارتا » هست ، دیگرمستقیما ازخوشه وجود خود ارتا فرو پاشیده نمیشوند ، بلکه درمکانی بنام بهشت است که ازآن اهورامزداست .

کیخسرو درپایان زندگیش ، تجربه نوینی از« مرگ » و « ترس ازمرگ » میکند، که بیان پیدایش دگرگونی انقلابی در تجربه دینی در ایرانست . برپایه این تجربه دینی ازمرگ، و ترس ازمرگ که سابقه نداشت، زرتشت، اندیشه بهشت و دوزخ خود را بنیاد می نهد . گشتاسپ که فرزند لهراسبی میباشد که همفکرکیخسرو دراین تجربه دینی کیخسرو بوده است، آمادگی روانی شدیدی برای پذیرش این اندیشه داشته است . اینست که ارجاسب ، پیروی گشتاسپ را از زرتشت، پیآیند همین ترس

ازدوزخ و نوید زندگی به بهشت میداند که زرتشت ، وعظ میکرده است: ارجاسب

پس آنگه همه موبدان را بخواند شنیده ، همه پیش ایشان براند
که گشتاسپ ، گشتست زآئین و دین
گشتاسپ با ارجاسب و رستم و زال ، هم آئین بوده اند
بشد دانش و فرّه پاک ازاین
یکی پیر، پیش آمدش سرسری
به ایران ، به دعوی پیغمبری
همی گوید ازآسمان آمدم زنزد خدای جهان آمدم
خداوند را دیدم اندر بهشت مرین زند و استا همه او نوشت
به دوزخ درون دیدم اهریمنا نیارستمش گشت پیرامنا
یا درجای دیگر، به گشتاسپ پیام میدهد که :
بیامد یکی پیر مهترفریب **ترا دل پرازبیم کرد و نهیب**
سخن گفت از دوزخ وازبهشت
بدلت اندرون، هیچ شادی نهشت
تواورا پذیرفتی و دینش را بیاراستی راه و آئین را
تبه کردی آن « **پهلوی کیش** » را
چرا ننگریدی پس و پیش را

این باور ازوجود بهشت و دوزخ ، وترس وبیم از دوزخ ، درفرهنگ سیمرغی (ارتای خوشه) موجود نیست، چون همه جانها و فروهرها بدون تبعیض ، به ارتا می پیوندند، و با او همخوشه میشوند . این دین را ارجاسب، « **کیش پهلوی** » میخواند ، که نام پارتها یا اشکانیهاست، و اصطلاح « پهلوانی» ازآن برآمده است . ازخود همان تصویر انسان در« سرو آزاد » میتوان بخوبی دریافت که ، درفرهنگ سیمرغی ، هیچگونه بیمی از برخورد با پدیده مرگ ، وجود نداشته است ، چون « سرو » ، به خودی خودش، به معنای « تخم ارتا » یا « خوشه پروین = بهمن + ارتا » هست، که بُن همیشه ازنو آفریننده جهان وانسان هستند ، و درهمین راستا هست که اعراب آن را « شجرة الحیه » مینامیدند . « **حی** » در عربی ، دراصل

معنای « فرج زن » را داشته است (منتهی الارب) ، وشجرة الحیه ، درست به همان معانی اردوج وسیوره که نامهای سروند و دربالا آورده شد، بازمیگردد . برانگیختن بیم ازمرگ ، و تبدیل آن به بیم ازدوزخ ، برضد ویژگی گوهری « بهمن و خرد بهمنی » است ، که بُن آفریننده جهان و اصل دین وبینش زندگی است . خرد بهمنی ، زندگی را دراجتماع و درشهرو کشور، بی بیم ، یعنی آزاد ازبیم میسازد . « ایمن بودن روان وخرد وجان ازگزند و آزار وبیم » ، یکی از برآیندهای بزرگ آزادی است .